

چهارشنبه • ۴ دی ۱۳۹۲ • سال یازدهم • شماره ۱۹۱۴ • ۷

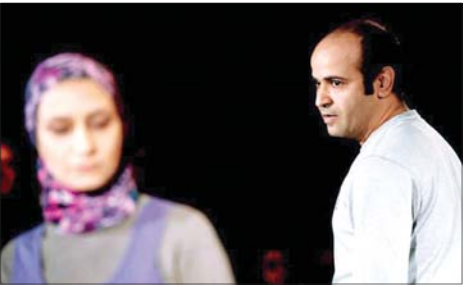
شرق روزنامه

هنر

از قحطی تا «الشباب» در آفریقا به روایت کتابون ریاحی	صفحه ۸
کتابون ریاحی در چند نما	صفحه ۹
روزنامه	صفحه ۱۰

بازی‌خانه
چند نکته درباره نمایش «هم‌طناب» شاه‌نام برای هنرمردم

تئاتر مستند در حقیقت یکی از شاخه‌های تئاتر سیاسی است و بازسازی اسناد موجود در مورد یک اتفاق خاص درحقیقت در تئاتر مستند گزارش‌های واقعی از یک اتفاق واقعی تبدیل به نمایش، با تمام خاصیت‌ها و قابلیت‌های نمایشی می‌شود و هر چیزی که قرار بود در قالب کلمات تنها خوانده شود، فرمی نمایشی به خود می‌گیرد. در تئاتر مستند، نویسنده معمولاً به موضوعی می‌پردازد که جامعه و بالخصوص روشنفکران آن جامعه نقدی بر آن موضوع و اتفاق دارند و به‌دلیل مصلحت اجتماعی معمولاً به‌صورت دقیق و با جزئیات به آن موضوع پرداخته نمی‌شود. در تئاتر مستند یک واقعیت، بازسازی می‌شود یعنی توسط نویسنده و یا در کسی که او از موضوع دارد و نوع نگاهش به آن واقع، به اثری نمایشی تبدیل می‌شود. اغلب در شروع دیدن نمایش‌ها – شاید به‌دلیل اینکه حرفام تئاتر است-پیش می‌آید که با کمی فاصله و از بیرون، شروع به دیدن نمایش کنتم و چه خوش شانس زمانی که بعد از سه، چهاردقیقه طوری با شخصیت‌های نمایش همراه می‌شوم که در تئاتر،بودنم فراموشم می‌شود و روح و خون موجود در نمایش چنان مرا بسا آن کار، یکی می‌کند که انگار خودم جزئی از کارم. در نمایش «هم‌طناب» دقیقاً همین اتفاق برای من افتاد؛ تئاتری از نوع تئاتر مستند و اتفاقاً بسیار هم موفق. نمایشنامه «هم‌طناب» بر اساس یکسری شواهد و قرائن و مصاحبه و گفت‌وگو با افراد شکل گرفته و اصولاً شاید وقتی صحبت از تئاتر مستند می‌شود، این تصور به وجود بیاید که تو به‌عنوان تماشاگر از بیرون تنها یک گزارش می‌بینی یا می‌شنوی و حالا بر اساس آن مدارک، قضاوت می‌کنی یا نمی‌کنی و اصولاً با نمایش یکی نمی‌شوی. ولی در «هم‌طناب» اتفاق و دگرگونی‌ای که برای من به‌عنوان تماشاگر افتاد، ورای شنیدن یک گزارش بود. وقتی در نمایش، در یک لحظه می‌توانی خودت را جای یکی از کاراکترها بگذاری و بهش حق بدهی و در لحظه بعد فکر کنی غلط‌ترین کار دنیا را انجام داده، وقتی نمایش تو را به‌عنوان بیننده به چالش می‌کشد و در آخر چنان تحت‌تاثیر قرار می‌گیری که فکر می‌کنی فقط یک جای خلوت می‌خواهی برای بیرون‌دائن بغضت، یعنی آن نمایش موفق بوده



«هم‌طناب» بازسازی بسیار هوشمندانه از یک واقعه دالخرش در ارتباط با کوهنوردان ایرانی است. انتخاب موضوع و نوع پرداخت به آن به این دلیل بسیار هوشمندانه است چون مشکلات کوچک و بزرگی که در گروه کوهنوردان از آنها حرف زده می‌شود، مشکلاتی هستند که در هر گروه و اجتماع کوچکی در اطراف‌ماک، می‌توان گفت‌وگوهای زیادی را دید. نداشتن دید، اختلافات درون گروهی، نداشتن روحیه گروهی و تکروری، عدم حمایت مرکز یا ارگان مسوول از آن گروه، مشکلات و مسایل مالی، تبعیض بین زن و مرد در یک گروه، نبود یک مسوول توانا برای اینکه در شرایط خاص بتوان به آن تکیه کرد و به بسیاری مشکلات دیگر که گروه‌ها را برای رسیدن به هدف نهایی دچار مشکل می‌کند. و در مواردی که تمام این ضغضاها در یک گروه حرفه‌ای باعث بروز فاجعه‌ای مثل از دست‌دادن جان یکی از اعضای آن گروه می‌شود. «هم‌طناب» گزارشی است از کوهنوردان ایرانی که به قصد قله ماناسلو، با هم، هنمورد می‌شوند و در این صعود یکی از کوهنوردان به نام «عیسی میرشکاری» جان خود را از دست می‌دهد. در این نمایش افرادی از گروه انتخاب شده‌اند که شاید به‌نحوی موثر یا مقصر در بروز این حادثه بوده‌اند. اسامی اصلی تغییر کرده و همان شخصیت‌ها با اسامی دیگری بازسازی شده‌اند. واضح است که همین صدارت، تحقیقات و گفت‌وگوهای زیادی در راستای تکمیل این گزارش انجام داده و بعد با زبان خاص خود و بدون هیچ‌گونه موضع‌گیری، آنها را تبدیل به اثر نمایشی کرده است. در حقیقت تماشاگر با توجه به حقایق بدون تصرفی که در طول کار می‌بیند قضاوت‌های خودش را نسبت به هر کاراکتر دارد. هرکسی از دید خود ماجرا را تعریف می‌کند و گاهی هم این حرف‌ها به‌شدت با هم متناقض هستند. هر کس، دیگری را در مرگ عیسی مقصر می‌داند و در حقیقت متشول ماکردن خود از هر تفسیری است. موضوع شاید دیگر مرگ عیسی نباشد. موضوع حالا تمام افرادی هستند که در این صعود با ترسینند، یا خودخواهی کردند، یا مغرور بودند، یا تکرر بودند، یا فقط و فقط فکر می‌کردند باید پوزه دیگری را به خاک بمالند، یا کارشکنی کردند با امضای بی‌موقع کردند یا امضا نکردند و هزار «ایا» دیگر، وگرنه که کوهنوردی در آن قله‌ها و برف‌ها خطرناک بود، وگرنه که ماناسلو جان کوهنوردان زیادی را گرفته بود. این همه عاشق قله و صعود که در کوه جان داده بودند، مثل همان کوهنورد زاپینی که تو ماناسلو خسته میشه به لحظه میشینه استراحت کنه و دیگه بلند نمیشه، هومونجان نشسته بخ میزنه! اما شاید در کمترین گروه ورزشی‌ای این همه مشکل و اختلافی که بین همونردان ایران بود، وجود داشته. با خودت فکر می‌کنی که چه بی‌ارزش است جان آدمی که همه زندگی‌اش را فروخته و بدون هیچ حمایت مالی‌ای از جایی پوشش هم به صعود فکر می‌کند. عاشق قله‌هاست و برای فتناش، برای رسیدن به سکوت و برف و آسمان و می‌نهایت جهان، از جاش هم می‌گذرد. فقط کاش در راه این فتح که انگار همه از سرزمینمان موفق به این فتح شدیم، جایی، ارگانی، مقام و مسوولی این عاشقان را هم‌راهی کند که تنها نباشند که این تنهایی باعث تنه‌امندن همیشگی آنها در زیر برف‌های کوه خواهد شد. «من شانه خود را، برای هنموردم سکویی می‌سازم، تا او بالاتر برود و صعود کند»

روزنه آبی
نقدی بر نمایش «سقراط» سقراط‌های همیشه محمد رضا نوروزیان

از چیزی که نشناسم و ندانم که برای آدمی سودمند است یا زیان آور، نمی‌هراسم و نمی‌گریزم، من تنها از چیزهایی می‌ترسم که به‌راستی می‌دانم زیان آورند، مانند بی‌اعتنایی به قانون و سرپیچی از فرمان کسی که بهتر و برتر از من است، خواه خدا باشد خواه آدمی.»

سقراط نمایش قطعاً قصد بیان زندگی سقراط در ۲۵۰۰ سال قبل را ندارد، چراکه نمایشی از این دست دارای چنین ظرفیتی نیست و اساساً تئاتر، مدیوم مناسبی برای پرداختن به این مقوله که در حوزه مطالعات تاریخی است نمی‌تواند باشد و اما آنچه در اولین نگاه قابل مشاهده است این‌همانی روابط انسانی و شرایط اجتماعی سیاسی انسان ۲۵ قرن قبل با انسان امروز است که در عین حیرت‌آور بودن به‌شدت غم‌انگیز و دردناک است و شاید در پی کاستن از این اندوه است که کارگردان با مهارت تحسین‌برانگیزی دست به دامن موسیقی شده و با ترکیب دل‌انگیزی از میزاسن و موسیقی، گاه به اپرت زیبا و تمل‌برانگیزی نزدیک شده است.

هرچند چنین نمی‌پنداشته یا اساساً چنین قصدی در کار نبوده باشد. سقراط فرهنگ ادبی خودمان است که در عین سادگی، که گاه در قالب رفتارهای کودکانه جلوه‌گر می‌شود، وجدان بیدار و مغز متفکر جامعه خویش است؛ رندی که زندگی‌اش صرفاً در جهت اعتلای جامعه و فرهنگ موجود است و این مهم در اجرای درخشان و در واقع حیرت‌انگیز فرهاد آبی‌ش – با پشت اندکی خجسته، بلندنی گویی میخکوب‌شده بر صورت و ظاهری ساده‌لوحانه – ابعاد تازه‌تری یافته و اساساً این مفهوم- فرهنگی و ادبی را، شاید برای اولین‌بار، در شکلی بسیار بدیع و دقیق تجسم می‌بخشد. کارگردان و البته نویسنده در انتخاب زبان برای این نمایش به شدت دچار سردرگمی است به طوری که گاه اصطلاحاتی را مورد استفاده قرار می‌دهد که عمرشان به ۴۰ یا ۵۰ سال هم نمی‌رسد مانند «م‌روم خود را پیدا کنتم» که اصطلاحی رایج در روانشناسی نیمه‌دوم قرن بیستم است و گاه متوسل به زبان ادبی چندین قرن قبل می‌شود که اگر آگاهانه صورت گرفته باشد بی‌شک در خدمت بیان این‌همانی‌ای است که در ابتدا اشاره شد و لاجرم در جهت انسجام بیشتر شکل، که به وضوح قابل رویت است و محتوا، که زینر خواهد آمد و اما کارگردان در فرست به‌دست‌آمده قصد بیان مفاهیم بسیاری را که احتمالاً اشتغالات ذهنی او را از دیرباز شکل می‌داده، دارد که بی‌تردید به یک‌دستی نمایش، آسیب فراوانی وارد کرده است. نمایش با بیسان الکن و نصفه‌نیمه مفاهیمی مانند فمینیسم، دموکراسی، انسان‌مداری، اخلاق و… از نزدیک‌شدن به القای مفهومی روشن و کامل بازمانده است. و اما نمایش مده‌ا، که شاید آگاهانه از تکنیک‌های مرسوم نمایش در نمایش استفاده شده‌اند، به‌چند از کنژوگرافی بسیار ابتدایی، و ناشایسته‌ای، که قطعاً بخشی از آن ناشی از کمبود امکالت و بودجه ناچیز نمایش‌های ماست، بهره گرفته است اما بسیار زیبا و موجز در خدمت این تلقیق بیانی است. و میزاسن نمایش که فوق‌العاده هوشمندانه و در عین زیبایی، بیانگر محتوای نمایش و تلقیق یادشده است؛ معمولی که حاکی از سرنوشت انسان اسیر در چنبره محدودیت‌ها و مقدرات خودساخته است که همواره در طول تاریخ با آء و افسوس نظاره‌گر مرگ انسان‌های برگزیده جامعه خویش بوده است.



عکس: افروز جباری، شرق

گفت‌وگو با فرهاد آبی‌ش و حمیدرضا نعیمی، بازیگر و کارگردان نمایش «سقراط»:

تلنگر به واپس گرایی منحنط

چیزی که می‌بینید رسیدیم. به‌طور کلی من باید سقراطی را ارایه می‌دادم که کاملاً برای آن دوره تاریخی نیست و با یکسری مقولات روز درگیر است و در عین حال باید به‌عنوان سقراط باورپذیر باشد.

کامستقل از جایگاه فلسفی و تاریخی به سقراط نگاه کردید؟

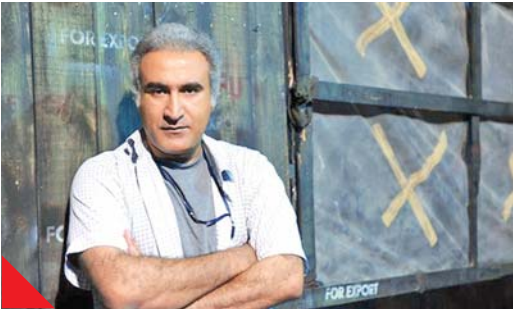
فرهاد آبی‌ش: بله؛ مستقل نگاه و متن را قبول کردم و در درون واقعیت سیال متن غوطه‌ور شدم و بسا آن زندگی کردم. البته در مورد بازی‌کردن نقش سقراط این چالش را داشتم که چگونه در زندگی روزمره سقراط بروم، طوری که به شخصیت تاریخی سقراط آسیبی نرسد؟ این کار تعادلی می‌خواست که بیش از هرچیز از آن می‌ترسیدم و تا قبل از اجرا به خیلی از مسایل تکنیکی مثل تَن صدا، راه رفتن و خیلی از خصلت‌های سیاسی – اجتماعی آن دوره نرسیده بودم و نگرانی‌های زیادی داشتم، ولی خوشبختانه در چند روز آخر به تعریف مشخص‌تری از سقراط رسیدم تا اندازه‌ای که الان احساس راحتی می‌کنم؛ اگرچه تا سی‌و‌خورده‌ای اجرای دیگر، در هر اجرا رشد خواهم کرد، چراکه نقش سقراط به‌شدت برای رشد جا دارد. به‌هر حال بازی‌کردن سقراط شوخی نیست و اینکه کسی بگوید که من سقراط را درست بازی کردم از حماقت و بلاهت اوست، ولی اینکه آیا این نقشی که من بازی کردم قابل‌قبول است؛ فکر می‌کنم برای من هست. شاید برای بعضی‌ها هم نباشد ولی این حس نسبی است، چون در هیچ تئاتری به اندازه سقراط چالش نداشتم و اینکه در چالش لذت نبردم در طول روز من حتی کارهای شخصی‌ام را انجام نمی‌دهم و با لذت روی نقش کار می‌کنم، چون می‌دانم شخصیت سقراط مثل حقیقت، متغیر و پیچیده است و من باید خودم را به این چالش بسپارم.

کامچند تا از خطابه‌های سقراط خیلی مشابه وضعیت اجتماعی امروز ما بود…

فرهاد آبی‌ش: به‌هرحال این دیالوگ‌ها در متن است و خارج از فضای آن ارایه نشده…

ولی ما با آن مهنات‌پنداری می‌کنیم…

این وظیفه هر نویسنده تئاتری است که مخاطبان خودش را با متن همراه و نزدیک کند، چون در غیر این‌صورت تاریخ‌نگار می‌شود.



عکس: افروز جباری، شرق

کامتحلیلان از اینکه دموکراسی سقراط را به مرگ محکوم کرد، چیست؟

فرهاد آبی‌ش: من دموکراسی را قبول دارم و فکر می‌کنم دموکراسی نیاز جوامع جهان‌سوم است. ولی دموکراسی هزار‌چور گیربوند و بدبختی و تضادهای درونی دارد. شاید دموکرات‌ترین جامعه‌ای که من دیدم هند بود که واقعا در درونش می‌توان دموکراسی را دید. دموکراسی یک مقوله نسبی و متغیر است. دیالوگی که می‌گوید استبداد دهان تو را بست و ولی دموکراسی تو را کشت، به این معنا نیست که حکومت جباران را تایید کند ولی دموکراسی هم خیلی جاها خنده‌دار به‌نظر می‌رسد.

کامآشخنین، سال‌ها بعد از مرگ سقراط گفت: «شما سوفیستی به نام سقراط را کشتید زیرا او آشکارا کرتیاس، را که از قائدان ۳۰۰جبار بود، تربیت کرده‌است» فرهاد آبی‌ش: اینکه بگویم سقراط طرفدار دیکتاتوری بوده درست نیست. افلاطون خیلی صریح‌تر و عریان‌تر می‌گوید دولت باید از اقلیت‌ها و نخبگان تشکیل شود اما حتی او هم طرفدار دیکتاتوری نیست. سقراط بیشتر از هرچیز به اخلاق متعهد بود و به آن اهمیت می‌داد نه مسایل سیاسی و اگر امروز هم زندگی می‌کرد، چه در جوامع دیکتاتوری و چه در جوامع دموکراسی بازهم با مشکل روبه‌رو بود.

کامدوره‌های مختلف اندیشمندان نظرات مخالفی درباره سقراط داشته‌اند از هگل گرفته تا نیچه که موجی از بدگمانی را نسبت به سقراط پرورش داد و اوج فرهنگ یونانی را در فیلسوفان پیشاسقراطی می‌دانست تا اروبسپیرو» که از دموکراسی آن ستاستی کش کرد تا اینکه گروت در تاریخ یونان باز چو را به‌نفع دموکراسی بر گرداند و اظهارنظر جان میل‌استورات مبنی بر اینکه جباریت اکثریت بود با دست‌اندازی به راهکارهای مشروع دموکراسی سقراط را به قتلگاه برد و بعد از آن را دیکال‌ها ننگ ضدآزادیخواهی را از سقراط به افلاطون منتقل کردند و کارل پوپر هم در تقدس سقراط و نفیرن افلاطون نقش مهمی داشت و هنوز هم این تعارض در هاله‌ای از ابهام است. شما با چه دیدگاهی به سقراط پرداختید؟

حمیدرضا نعیمی: به‌عنوان درامنویس جواب می‌دهم تا کسی که با فلسفه عجین است. نیچه انتقاداتی را به سقراط وارد می‌کند اما در پایان سوالی را مطرح می‌کند. این مرد کیست که به خودش اجازه می‌دهد که تمام باورها و خدایان هومری را زیر سوال ببرد و به ریش همه بخندد و با این پرسش سقراط را در حد یک ابرمرد ستایش می‌کند. مبحثی که سقراط در فلسفه مطرح می‌کند خطی است که فلسفه را دو قسمت می‌کند؛ یعنی فلسفه پیش از سقراط و پس از سقراط. از روزگار سقراط

سقراطی که این‌روزها فرهاد آبی‌ش آن را روی صحنه تالار وحدت بازی می‌کند، اگرچه در سال ۲۹۹ بهم به‌دنیا آمده اما مدرن است، حرف دل ما را می‌زند، پسرش بسکتبال بازی می‌کند، در ضیافتی شرکت می‌کند که رقص‌ها حرکات هلیکوپتری می‌زنند و شاگردانش یعنی افلاطون و دیگران کت‌وشلوار پوشیده‌اند. همه اینها تمهیداتی است که حمیدرضا نعیمی نه تنها برای به‌روزشدن نمایش سقراط و حذف المان زمان اندیشیده است، بلکه در لایه‌ای دیگر می‌تواند گویای تناقض چندهزارساله سیاست و اخلاق باشد. البته با تمام شوخی‌های به‌روز و تمام مظاهر زندگی مدرن ما سقراط را باور می‌کنیم و این به خاطر نگاه هوشمندانه نعیمی در انتخاب آبی‌ش برای نقش سقراط است.

کامدرنمایش سقراط زنان حضور پررنگی دارند، از سافو گرفته تا زانتیپه. این مقدار تفاوت بیشتر به نگاه فمینیستی نزدیک‌است تا واقعیت…

فرهاد آبی‌ش (بازیگر نقش سقراط): همه‌چیز مطلق متن بود و من خیلی از نگاه نویسنده به مقوله زن لذت بردم. اینکه در آن دوره تاریخی، جایگاه زن‌ها چگونه بوده تحلیل نویسنده است. همان‌طور که یکی از شخصیت‌ها در دیالوگی می‌گوید: «این واقعیت دالستانی ماست نه واقعیت واقعی» در این نمایش خیلی سعی نشد تاریخ‌نگاری شود. اگرچه تا حدی هم سعی کردیم به تاریخ وفادار بمانیم؛ ولی شاید بعضی از شخصیت‌ها واقعی نبودند به هر حال ما نمی‌دانیم «سقراط» دقیقاً چه شخصیتی داشته و اطلاعات ما محدود به آثار مکتوب شاگردان او است. این سقراط نگاه آقای نعیمی است که چیزی بین نگاه گزنفون و افلاطون است؛ یعنی نه به اندازه سقراطی که در آثار گزنفون می‌بینیم شوخ‌مسلك است و نه خیلی شبیه نگاه افلاطون که بیشتر به بعد فیلسوف‌بودن سقراط پرداخته است.

کامدر صحنه‌ای سقراط قبل از نوشیدن جام شوکران خم شد و پای زتش را بوسید!

فرهاد آبی‌ش: سقراطی که اجرایی کنم خیلی به چیزی که آقای نعیمی خواستند نزدیک است و از این بابت مشکلی با هم نداشتیم. قبل از اینکه سقراط را مطالعه کنم نمی‌دانستم شوخ‌مسلك است یا برای خودش رسالتی قابل بوده. فکر می‌کردم آدم رهایی بوده که در هستی غوطه‌ور و سیال بوده ولی بعد متوجه شدم که متعهدانه بحث می‌کرده و نتیجه بحث برایش مهم بوده است. بعد از مطالعه متن آقای نعیمی به این ابعاد شخصیتی سقراط پی بردم و بعد سعی کردم سقراط آقای نعیمی را با متن‌های دیگر مقایسه کنم و دیدم خیلی به هم نزدیک هستند. به هر حال چیزی که ارایه دادم مطلق متن است و من چیز زیادی به آن اضافه نکردم

کامالبته نمی‌توان منکر حضور پررنگ شخصیت شما در سقراطی که در نمایش دیدیم، شد…

فرهاد آبی‌ش: بله، خودم خیلی در این شخصیت حضور دارم. من همیشه فصل مشترک شخصیت خودم را با نقش پیدا و روی آن سرمایه‌گذاری می‌کنم. درواقع این نقشی که شما می‌بینید ترکیبی از سقراط و من است. دلیل انتخاب آقای نعیمی هم همین بود و از همان ابتدا به من گفتند می‌خواهم شخصیت خودت در نقش حضور داشته باشد. چون من می‌خواستم به‌دنبال شخصیت تاریخی سقراط بروم و آن را هرچه بیشتر وفادارانه ارایه دهم- که معمولاً هم این کار را نمی‌کنم و کارهای تاریخی را قبول نمی‌کنم چون از این چالش می‌ترسم- ولی آقای نعیمی گفتند من آن چیزی را می‌خواهم که در شخصیت تو هست. چون بازیگران دیگری بودند که می‌توانستند انتخاب بهتری برای نقش سقراط باشند.

کامروش دیالکتیک سقراط طوری بوده که با سوالات پی‌درپی و ساده تعریف دیگران را دربارۀ مسایل اساسی مثل عدالت و سیاست به چالش می‌کشیده و شوخ‌طبعی سقراط در همین دیالکتیکش یا فیلسوفان دیگر است، اما در نمایش این شوخ‌طبعی در بحث‌های عامیانه سقراط با اطرافیانش نمود پیدا می‌کند. این کار برای یاپولارشدن نمایش سقراط بود؟

فرهاد آبی‌ش: بله، به‌هر حال آقای نعیمی می‌خواستند زندگی خصوصی سقراط را هم به تصویر بکشند. به هر حال وقتی سالن وحدت را برای نمایش انتخاب می‌کنند یعنی گوشه‌چشمی به مخاطب عام‌تر هم دارند و باید سلیقه آنها را هم ارضا کند وگرنه کار اشتباهی ست که این نمایش در تالار وحدت به نمایش دربیاید. این سوال شما درواقع بزرگ‌ترین چالش ما بود که بتوانیم شوخ‌طبعی سقراط را در زندگی خصوصی و روزمره‌اش بگنجانیم و در عین حال خیلی هم از سقراط تاریخی فاصله نگیریم. این هم برای من به‌عنوان بازیگر چالش بود و هم برای آقای نعیمی در مقام کارگردان. بارها شوخی‌ها تعبدیل شد و بارها جدیت سقراط را کم و زیاد کردند تا به